

بازداشت ۳ مرد در پرونده باران کوچولو



باران ۳ ساله روز ۶ بهمن از سوی یک زن ناشناس ربوده شد و تحقیقات برای شناسایی متهم و نجات دختر کوچولو از سوی پلیس ادامه دارد

سه مرد جوان که قصد داشتند از خانواده «باران کوچولو» که از سوی یک زن ربوده شده اخذی کنند توسط پلیس دستگیر شدند.

ماجرای کودک ربایی

حدود دو هفته قبل زن جوانی با مراجعه به خانه یک زوج افغانستانی در خیابان شوش مدعی می‌شود که از سوی یک مرکز خیریه آمده تا به این خانواده کمک کند.

سمیرا - مادر خانواده - به زن می‌گوید که نیازی به کمک ندارند اما زن ناشناس اصرار به کمک داشت و سرانجام با گرفتن شماره تلفن

سمیرا از آنجا رفت. عصر روز شنبه ۶ بهمن زن ناشناس با وی تماس گرفت و از او خواست تا به همراه بچه‌هایش برای خرید لباس عید از خانه خارج شوند. سمیرا در این رابطه گفت: آن موقع

دختر کوچکم باران خانه نبود و خواهرم او را به خانه خودش برده بود. زمانی که زن ناشناس از این ماجرا باخبر شد اصرار کرد که باران را حتماً با خودمان ببریم که من هم با خواهرم تماس گرفتم و خواستم بچه را بیاورد و سرانجام به همراه باران برای خرید رفتیم.

سمیرا و دخترش و زن ناشناس سوار بر خودرو تاکسی از میدان شوش به میدان خراسان رفتند. چند دست لباس از دستفروش‌ها خرید کردند و همچنین یک جفت کفش ۱۲ هزار تومانی نیز برای باران خریداری شد. مادر باران در این باره گفت: به مغازه مانو فروشی که رسیدیم به وی گفت مانواتو خیلی کهنه است. بیا برایت یک مانو بخرم. مانوویی را انتخاب کردیم و داخل اتاق پرو شدیم، او به من گفت باران نزد من می‌ماند. چند لحظه هم نگذشت که باران را صدا زدم اما فروشنده گفت زن ناشناس دخترم را با خود برده است. بلافاصله به پلیس خبر دادیم، دوربین‌های مداربسته مغازه را بازمینی کردند اما او صورتش را پوشانده بود و تصویری از زن ناشناس در دست نبود.

با شکایت خانواده باران، تحقیقات پلیسی آغاز شد. همزمان با تحقیقات کارآگاهان، خانواده باران نیز به انتشار عکس باران در فضای مجازی و خیابان‌ها پرداختند. پدر باران به خبرنگار ما گفت: مردم خیلی با ما همدردی می‌کنند. به مغازه‌ای رفته بودم تا دوباره تصویر دخترم را چاپ کنم و در خیابان‌ها پخش کنم که صاحب مغازه به من گفت یکی از مشتری‌ها عکس‌های دخترم را دیده و وقتی متوجه گم شدن او شده ۲۰۰ عدد تصویر دخترم را با هزینه خودش سفارش می‌دهد و او نیز این تصاویر را منتشر می‌کند.

مرد جوان ادامه داد: من در کشتارگاه کار می‌کنم و ماهی یک میلیون و ۱۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرم. من سال‌ها قبل از کابل به ایران آمدم و همین جا بزرگ شدم و ازدواج کردم از تمام دنیا بجز سه تا بچه چیزی ندارم. وضع مالی‌ام خوب نیست که بگویم به خاطر پول بچه را دزدیده‌اند. دشمنی هم ندارم که برای انتقامگیری باشد. بچه‌ام زیبا بود او را ربودند تا به فروش برسانند شاید هم کلیه‌هایش را بخواهند بفروشند.

پدر باران گفت: دو روز قبل مرد ناشناسی با من تماس گرفت و گفت بچه‌ام نزد آنهاست. مرد ناشناس گفت در ازای آزادی بچه‌ام ۷ میلیون تومان به او پرداخت کنم. از او خواستم که گوشی تلفن را به باران بدهد تا با او صحبت کنم اما ایمن کار نکرد. او ادامه داد: به او گفتم خوراکی به دست باران بدهد و با خوراکی از بچه‌ام عکس بگیرد و آن را برایم بفرستد. این‌طوری مطمئن می‌شدم که بچه‌ام زنده است و نزد آنهاست اما باز هم قبول نکرد و تنها شماره حسابی به من داد تا پول را به حسابشان واریز کنم.

پدر باران گفت: پلیس با اطلاع از این موضوع، بلافاصله وارد عمل شد و شب گذشته سه نفر را دستگیر کردند. یکی از آنها که سردسته و تماس گیرنده است در تحقیقات گفته که عکس بچه را در فضای مجازی دیده و با خودش گفته به بهانه اینکه بگوید از بچه اطلاع دارد می‌تواند از ما اخذی کند. دو نفر دیگر هم از دوستانش هستند اما یکی از آنها سابقه کودک ربایی دارد. این سه نفری که بازداشت شده‌اند مدعی هستند که از سرنوشت بچه‌ام بی‌خبرند و تماس آنها تنها برای اخذی از ما بوده است.

ترس از افزایش یک دوستی خیابانی در دوران مجردی ام موجب شد مورد سوء استفاده یکی از بستگان نزدیک همسرم قرار بگیرم تا جایی که برای سرپوش گذاشتن به این اشتباه بزرگ، زندگی ام از هم فروپاشید.

زن ۲۳ ساله درحالی که بیان می‌کرد هیچ کمبودی در زندگی مشترک نداشتم و سعادت و خوشبختی را با تمام وجود حس می‌کردم درباره ماجرای یک دوستی خیابانی در دوران مجردی که آینده اش را به نابودی کشاند به مشاور و مددکار اجتماعی کلاتری میرزا کوچک خان مشاهد گفت: چند سال قبل زمانی که در مقطع دبیرستان مشغول تحصیل بودم تحت تاثیر وسوسه های برخی از همکلاسی هایم به دوستی خیابانی با جوانی به نام «قادر» روی آوردم تا از سخن گفتن درباره جنس مخالف چیزی از دوستانم کم نیاورم. اگرچه دوران این رفاقت خیابانی بسیار کوتاه بود ولی در همین مدت پیامک ها، تصاویر و حتی نامه هایی بین من و قادر رد و بدل شد تا این که وقتی امتحانات پایانی سال آخر دبیرستان را گذراندم «روزبه» به خواستگاری ام آمد. خانواده او افرادی متشخص، متدین و پاینده به اصول اجتماعی و اخلاقی بودند که برخی از خواهران و برادرانش ازدواج فامیلی داشتند. خلاصه خیلی زود مقدمات ازدواج من و روزبه فراهم شد و من درحالی‌ا که به خانه بخت گذاشتم که همسر را جوانی مهربان، با ایمان و خوش

دام شیطانی مرد هوسران برای نوعروس



خلاصه او پا را از این دیدارهای حضوری فراتر گذاشت و با چشمانی هوس آلود مرا به سوی ملاقات

های پنهانی کشاند من هم از ترس این که زندگی توام با خوشبختی ام رنگ تیره روزی به خود نگیرد با چشمانی اشک آلود درحالی به خانه او رفتم که همسرش نیز در منزل نبود. وقتی در برابر هدف شوم او مقاومت کردم دیگر فرصت هر عکس العملی را از من گرفت و با زور و تهدید مرا به داخل اتاق کشاند در همین حال بود که ناگهان در اتاق گشوده شد و همسر «آرمان» با چشمانی حیرت زده در چارچوب در قرار گرفت و ... حالا نیز تنها همسر «آرمان» دادخواست طلاق داده است بلکه زندگی شیرین من نیز متلاشی شد و ...

شایان ذکر است به دستور سررهنگ «حمیدرضا علایی» (رئیس کلاتری میرزا کوچک خان مشهد) این پرونده با ارسال به مراجع قضایی مورد رسیدگی قرار گرفت.

پایان تلخ فرار زن متاهل با مرد غریبه

در این مدت کجا بود، حرف نمی‌زد تا این که پدرش او را ربه باد کتک گرفت و دخترم از ترس لب باز کرد و گفت: چند ماه پیش در یکی از شبکه‌های اجتماعی با پسری به نام بهروز آشنا شدم و با وعده های او تصمیم به فرار گرفتم. او گفت هر چقدر پول و طلا داری با خودت بیاور تا با هم جایی برویم که هیچ کسی دستش به ما نرسد. من هم طلا و جواهرهایم را با پس‌اندازی که در بانک داشتم برداشتم و به محل فرار رفتم. در این ۱۰ روز چند شهر را با هم گزشتیم و شب‌ها در چادر می‌خوابیدیم تا این که یک روز از خواب بیدار شدم و دیدم بهروز طلاها و پول‌ها را برداشته و مرا در چادر رها کرده است.

حامد بعد از شنیدن حرف‌های شیوا گفت که دیگر حاضر نیستم به زندگی یا او ادامه دهم. من به او حق می‌دهم و خودم را مقصر این اتفاق می‌دانم؛ چون ازدواج حامد و شیوا به دلیل اصرارهای بی‌جای من شکل گرفته بود و باعث شدم زندگی دخترم و آینده اش خراب شود.

دست کارهای شیوا کلافه شده بود پیش من می‌آمد و از همسرش گلایه و شکایت می‌کرد و می‌گفت: دختر شما حواسش به زندگی‌اش نیست و من مطمئن هستم او شخص دیگری را دوست دارد. رفتار مشکوک دارد و بر سر هر موضوعی توهین و فحاشی می‌کند اما من و همسرم او را نلداری می‌دادیم که شیوا کم سن و سال و بی‌تجربه است و به مرور زمان خوب خواهد شد. یک شب که شام را آماده می‌کردم، زنگ در به صدا در آمد. وقتی در را باز کردم، حامد سراسیمه وارد خانه شد و گفت: شیوا گم شده است و از صبح هیچ خبری از او ندارم و گوشی همراهش خاموش است و دوستانش هم اطلاعی از او ندارند. حامد در آرام کردم و با او به خانه شان رفتم و تا صبح منتظر شدیم ولی خبری از شیوا نشد، به پلیس هم اطلاع دادیم. ۱۰ روز می‌گذشت اما خبری از او نداشتم تا این که حامد تماس گرفت و گفت شیوا برگشته است و تا چند دقیقه دیگر او را به خانه ششما می‌آورم. وقتی شیوا را دیدم، حالت روحی و روانی خوبی نداشت و هرچه از او سؤال کردیم که

مردی از اهالی خراسان جنوبی که می‌گوید با مجبور کردن دخترش به ازدواج زندگی او را تباہ کرد ماجرای فرار دخترش با مردی غریبه را این طور تعریف می‌کند: دوات آنلاین -سردی از اهالی خراسان جنوبی که می‌گوید با مجبور کردن دخترش به ازدواج زندگی او را تباہ کرد ماجرای فرار دخترش با مردی غریبه را این طور تعریف می‌کند:

سه سال پیش پسر برادرم به خواستگاری دخترم شیوا آمد. من و همسرم با وجود بی میلی باطنی شیوا، با این ازدواج موافق بودیم. او می‌گفت علاقه‌ای به پسر دایی ندارم ولی من به حرف‌هایش توجهی نداشتم و به او می‌گفتم دختر، عشق و علاقه بعد از ازدواج به وجود می‌آید. خلاصه بعد از کلی دعوا و جنجال، دخترم را به عقد پسر برادرم درآوردم و پس از مدت کوتاهی با هم عروسی کردند و زیر یک سقف رفتند. آن‌ها از همان اول با هم اختلاف داشتند؛ طوری که چندین بار شیوا قهر کرد و به خانه ما آمد، اما هر بار با ریش سفیدی بزرگ ترها دوباره به خانه اش بر می‌گشت. حامد که از

عصبانیت داماد کار دستش داد



همراه چند نفر دیگر به من حمله کردند و من چاره‌ای جز دفاع نداشتم.» در پایان هیئت قضایی متهم را به قصاص محکوم کرد. این حکم به دیوان عالی کشور فرستاده شد و از سوی یکی از شعبات آن تأیید شد. به این ترتیب متهم در صورتیکه نتواند رضایت اولیای دم را جلب کند در انتظار مرگ قرار خواهد گرفت.

حکم قصاص داماد خشمگین که به اتهام قتل برادرزنش در بازداشت به سر می‌برد در دیوان عالی کشور مهر تأیید خورد. به گزارش صدای ایران از روزنامه جوان، سال ۹۵ مأموران پلیس از قتل مرد جوانی به نام مهرداد در خیابان مرتضوی تهران باخبر و راهی محل شدند. شواهد نشان می‌داد آن مرد در جریان درگیری با داماد خانواده با اصابت ضربه چاقو به قتل رسیده است. با انتقال جسد به پزشکی قانونی عامل قتل که در محل حضور داشت، بازداشت شد.

وی با اقرار به جرمش گفت: «با همسرم اختلاف داشتم به همین دلیل او قهر کرد و به خانه مادرش رفت. شب قبل از حادثه دنبالش رفتم، اما همسرم اهمیتی نداد و به خانه برگشت. منم تا نزدیک منزل مادرزنم است، به همین دلیل وقتی به خانه برگشتم یکی از برادرزن‌هایم مقابل در آمد و شروع به داد و فریاد کرد.

دفاعیات مردی که متهم به قتل همسرش است



داخل رودخانه پرت شده.درست است که من فردی عصبی هستم وقبول دارم بارها سرموضوعات مختلف با همسرم درگیر شده و او را کتک زدم اما هرگز به مرگ او راضی نبودم من او را دوست داشتم. از وی درباره آثار کبودی روی گردن فریبا پرسیدند که گفت: نمی‌دانم این آثار کبودی چیست، ولی من هرگز او را به رودخانه پرت نکردم و قاتل نیستم من حتی خواستم او را نجات دهم اما نتوانستم کاری کنم چون روخانه بشدت خروشان بود و در یک چشم به هم زدن فریبا را با خودش برد. چرا روز حادثه باهمم درگیر شدید، علت این اختلاف چه بود؟ فریبا زیاد غر می زد همیشه از بد رفتاری‌های پدرو مادرم به من شکایت می‌کرد حتی بعضی وقت‌ها علت درگیری ما همین موضوع بود. با توجه به اظهارات متهمم و اطلاعات موجود در پرونده، قضات برای صدور حکم وارد شور شدند.

بن‌ببال اعتراف متهم به قتلی که مرتکب شده است کیفرخواست او به اتهام قتل عمد صادر شد.

صبح دیروز این متهم از زندان به شعبه یکم دادگاه کیفری به ریاست قاضی هدایت رنجبرو باحضور قاضی یزدان پناه مستشار دادگاه منتقل شد وپای میز محاکمه ایستاد.

در ابتدای جلسه رسیدگی به این پرونده قاضی دهقان نماینده دادستان متن کیفرخواست را بیان کرد سپس پدر و مادر مقتول در جایگاه قرار گرفتند و به قضات گفتند: دخترمان فریبا پنج سالی بود که با فرید ازدواج کرده بود و در این مدت بارها مورد ضرب و شتم شوهرش قرار گرفته و با حالت قهر به خانه ما می‌آمد اما همیشه سعی می‌کردیم او را آرام کنیم تا به زندگیش برگردد فکر می‌کردیم بالاخره این اختلاف‌ها حل می‌شود... تا اینکه یک هفته بعد از آخرین درگیری که باهم داشتند متوجه شدیم دخترمان به رودخانه پرت شده است... دامادمان بسیار پرخاشگر و خشن است ومطمئن هستیم او دخترمان را کشته است و حالا اشد مجازات را برای او خواستاریم.

در ادامه متهم پشت میز محاکمه ایستاد و در حالی که قتل همسرش را انکار می‌کرد گفت: قسم می‌خورم همسر را نکشتم روز حادثه من با فریبا فریبا گردش به حاشیه رودخانه رفتم اما با هم دعوایمان شد مشاجره شدت گرفت تا اینکه ناگهان فریبا خودش را به داخل رودخانه پرت کرد من ترسیده بودم هیچ کسی نبود کمکم کند بلافاصله به پلیس زنگ زدم زبانم قفل شده بود به زحمت اطلاع دادم که همسر

چهار سال پیش زوج جوانی برای تفریح به حاشیه رودخانه کرج رفته بودند اما زن جوان به رودخانه پرت شد.

به‌دنبال تماس شوهر این زن تیم‌های نجات خیلی زود در محل حضور یافتند و ساعتی بعد پیکر زن ۳۲ ساله از رودخانه بیرون کشیده شد اما با وجود تلاش

تیم پزشکی زن جوان جان باخته بود. به دستور بازپرس کشیک قتل، جسد فریبا به پزشکی قانونی منتقل و مشخص شد این زن در اثر خفگی و فشار به ناحیه گردن جان باخته است این در حالی بود که نخستین اظهارات کارشناسان علت مرگ را خفگی اعلام کرده بود اما کبودی‌های دور گردن و فشارهایی که به گردن این زن وارد شده بود نشان می‌داد وی قبل از پرت شدن به رودخانه جان باخته است.

بنابراین تیم ویژه‌ای از کارآگاهان جنایی برای کشف این جنایت مرموز تشکیل شد و در نخستین تحقیقات جنایی شوهر این زن تحت بازجویی قرار گرفت. فرید ۳۷ساله که شغلش خرید و فروش مسکن بود درحالی که ابتدا منکر این جنایت بود در ادامه بازجویی‌ها ادعا کرد با زخم به خاطر برخی اختلافات خانوادگی درگیر شدیم که ناگهان او خودش را به داخل رودخانه پرت کرد...

اما این اظهارات متهم با آنچه در گزارش پزشکی قانونی آمده بود تفاوت داشت تا اینکه در ادامه بازجویی‌ها فرید لب به اعتراف گشود و راز جنایتش را برملا کرد.

خواستگاری با وساطت پلیس

یکی از طرح‌هایی که سال‌ها پیش، پلیس در محله‌های شهر اجرا می‌کرد و تأثیر بسیار زیادی در ایجاد امنیت در جامعه و جلوگیری از وقوع سرقت داشت، گماردن پاس پیاده برای محلات یک منطقه استحضاطی بود.

بدین معنی که دو نفر پاسبان برای قدم زدن در خیابان‌ها و کوچه‌ها تعیین می‌شدند که هر ۴ ساعت یک بار با دو نفر دیگر تعویض می‌شدند و بعد از ۲۴ ساعت خدمت نیز مأموران شیفت دیگر پست را تحویل می‌گرفتند و بدین ترتیب آسایش و امنیت برای ساکنین همه محلات فراهم بود.

اجرای این طرح محاسن زیادی داشت از جمله اینکه اعتماد مردم به پلیس محلشان را به حدی قوت بخشیده بود که اغلب مردم وقتی می‌خواستند به سفر طولانی مدت بروند کلید خانه شان را با خیال راحت به مأمور پلیس محل می‌دادند تا در غیاب آنان به خانه شان سرکشی کنند. شاید این مورد ساده به‌نظر برسد ولی در واقع آنچنان اعتمادی بین مردم و پلیس ایجاد می‌شد که نتیجه‌اش جلوگیری از برخی ناهنجاری‌ها و تخلفات بود.

بر همین اساس خاطره‌های را برایتان بازگو می‌کنم سال‌ها قبل یکی از مأموران محله‌ای در مرکز شهر متوجه می‌شود جوانی با ظاهری موجه هر روز چند بار به یک کوچه سرک می‌کشد و چند دقیقه‌ای می‌ایستد و به نقطه‌ای خیره می‌شود و می‌گذرد چون رفتار این شخص مشکوک بود و در روزهای متعدد نیز تکرار می‌شد مأمور پلیس به‌طور غیرمحسوس رفتار او را تحت نظر می‌گیرد تا دریابد وی چه هدفی دارد و با چه انگیزه‌ای هر روز به آن محله می‌آید.

پس از چند روز بررسی سرانجام متوجه شد این پسر جوان در آن محل دختری را برای ازدواج در نظر گرفته و برای آشنایی بیشتر و به قصد پیدا کردن خانه آن دختر مدام به آن محل می‌رفته است. مأمور پلیس یک روز که پسر جوان را دوباره در کوچه دید به سراغش رفت و علت مراجعه هر روزه او را به این محله پرسید. پسر جوان که دستپاچه شده بود سعی داشت به نحوی از گفتن واقعیت طفره ببرد اما وقتی دریافت مأمور پلیس تا حدودی از واقعیت خبر دارد مجبور به بیان ماجرا شد.

بر اساس همان اعتمادی که بین مردم و پلیس وجود داشت وی پذیرفت که حقیقت را بگوید تا پلیس به او کمک کند. بنابراین این‌گونه قصد ازدواج با دخترخانمی که متزلزل در این کوچه است را دارم ولی خیجالت می‌کشم با خودش مطرح کنم و می‌خواهم خانه‌اش را یاد بگیرم و با خانواده‌ام برای خواستگاری برویم.

مأمور پلیس نیز به او اطمینان داد که کمکش می‌کند و چگونگی اهالی محل را می‌شناسد و به جوان گفت من با این خانواده صحبت می‌کنم و اگر خانواده دختر پذیرفتند به تو خیر می‌دهم با پدر و مادرت به خواستگاری بایی. جوان ضمن تشکر از پلیس، مشتاقانه آدرس و تلفن خود را در اختیار مأمور گذاشت و رفت. بدین ترتیب با پا در میانی مأمور پلیس این آشنایی و خواستگاری انجام شد و بعد از تحقیقات بیشتر وصلت میان آن دو سر گرفت.

نکته‌ای که قابل ذکر است اینکه امروزه با وجود پیشرفت تکنولوژی و تمام امکانات فنی که در اختیار جامعه پلیس قرار گرفته ولی با کمال تأسف باید اذعان داشت که آن اعتماد و رابطه دو طرفه میان مردم و پلیس کمی خدشه دار شده است. از آنجا که به علت کمبود نیرو یا دلایل دیگر ما شاهد حضور پلیس پیاده در سطح شهرها و محلات نیستیم.

در نتیجه کمتر فرصت تعامل بین مردم و پلیس به وجود می‌آید زیرا همه را به امکانات فنی از قبیل دوربین‌ها و بی‌سیم و پیامک و غیره واگذار کرده‌ایم در صورتی که حضور فیزیکی و رو در روی پلیس و مردم اصلی ضروری برای خدمت به مردم و ایجاد امنیت و از آن مهتمتر حس امنیت است.

خودکشی وحشتناک نوعروس تهرانی از بالای برج

زن جوان پس از دو سال زندگی به خاطر اختلافات خانوادگی در اقدامی عجیب در برابر چشمان برادر و شوهرش از طبقه ۱۴ یک برج در غرب تهران به پایین پرید.

به گزارش خبرنگار جنایی رکتا، ساعت ۵ عصر سه‌شنبه ۲۳ بهمن ماه سال جاری ماموران کلاتری ۱۸۱ عوارضی در جریان سقوط مرگبار زن ۳۲ساله‌ای از طبقه ۱۴ یکسی از برج‌های اطراف دریاچه چیتگر قرار گرفتند.

ماموران با حضور در صحنه حادثه با جسد خوئین زنی جوان روپرو شدند و در همان ابتدا به سراغ شوهر قربانی این تراژدی هولناک رفتند. ماموران در این مرحله پی‌برند که زن جوان دو سال قبل ازدواج کرده و یک فرزند پسر ۹ ماهه دارد که از چندی قبل با شوهرش دچار اختلاف شدید شده است.

در این مرحله برادر قربانی این حادثه تلخ به ماموران گفت: صبح امروز برای پایان دادن اختلافات خواهرم و دامادمان همراه همسرم به خانه‌شان رفتم و شروع به صحبت و حل مشکلات کردم که ناگهان در این لحظه خواهرم بلند شد و به سرعت به سمت بالکن رفت و به پایین پرید.

وی افزود: هر چه تعقیبش کردم که مانع پریدن خواهرم شوم موفق نشدم و خواهرم به پایین پرید. بنا به این گزارش، جسد زن جوان برای بررسی‌های بیشتر روانه پزشکی قانونی شد و تحقیقات تکمیلی در این پرونده ادامه دارد.